

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر...

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



رقم (4) - من آثار حضرت بهاء الله - کتاب اشراقات - صفحه 85 -
107

(4)

هو الظاهر الباهر المبين العليم الخبير

یک تجلی از تجلیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بمرجود موج و یک تجلی از تجلیات اسم علیم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کل شیء احصیناه کتاباً ناطق

یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر الله الاکبر تالله هذا یوم فیه ظهر کل امر مستتر و به برزت الساعة و انشق القمر ایاکم ان تمنعکم حجاب من اعرض و کفرا و تخوفکم سطوة اصحاب السقر الذین بدلوا نعمة الله کفرا و اعرضوا عن الرحیق و الکوثر یا قوم اتقوا الله و لا تعترضوا علی الذی بنوره اشرفت الارض و السماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقربکم الی الله رب العرش العظیم و الكرسی الرفیع انه لو یرید ان یرزق الاشیاء کلها بطراز الاسماء فی هذا الحین و يأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لاحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدير



ORIGINAL

قل یا هادی بشنو ندای الهی را اینمظلوم لوجه الله ترا ذکر نموده و مینماید لعلک تتخذ لنفسک الیه سبیلا در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر بجز راجع شوی و از ظلم بعدل و از اعتساف بانصاف یا هادی لا تنس فضل الله علیک ول وجهک شطر الله العلی الابهی و قل الهی ترکت ما عند الاحزاب الذین ما آمنوا بک و بآیاتک و اقبلت الیک خذ یدی بقدرتک و سلطانتک ثم انقذنی بعنایاتک و الطافک ای رب انا عبدک و ابن عبدک اعترف بغفلی و خطائی عند تجلیات انوار شمس علمک و بظلمی عند اشراق نیر عدلک کم من یوم توجه الی نور عطائک من افق سماء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه معتنی اوهامی عن التقرب الی نیر الیقان الذی اشرق من افق سماء مشیتک و حجتی الظنون عند ظهور اسمک القیوم ای رب اسئلک بجز آیاتک و رایات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الیها المنجذبت حقائق الاشیاء و بدائک الاحلی و صریر قلمک الاعلی ان تغفر جریراتی العظمی اشهد ان بامرک ماج بحر الغفران فی الامکان و هاج عرف اسمک الرحمن بین الادیان

یا ایها المنجذب بآیاتی و الطائر فی هواء حبی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلی دعوت فرمودیم و لکن آنغافل الی حین ملتفت نشده و بکلمهمبار که آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامیرا انکار نموده که از اول ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و باعلی النداء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی بانا اول العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو ترید الآیات انها ملئت الآفاق و لو ترید البینات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرض منمائید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود و ظاهر بیا و بین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسما ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجه نمائی و از شمال به یمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و قدرت در ان ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدوم محبوب عالمیان نثار نمودند پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار نقطه سودای قلب بر بیضآء غلبه نموده و آثار انرا محو کرده تو بجزرد ذکر بابت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنیکه بر منبر رفتی و تکلم نمودی بانچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نموده تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهآء الله و رحمته تازه واقعه شده در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبری و اقترای تو سبحان الله حب دو روزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضرا فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافی است دیگر حجتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب

الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغير طريقه ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را که کبد مقرین از آن گذاخته لم ادر بای حجة امن بالله و بای دلیل اعرض عنه نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع و الانابة انه هو التواب الغفور الرحیم انا نرید ان نراه عارجا الی سماء المعارف و الدقائق و صاعدا الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتمیات الهوی معرضا عما اراد له مولی الوری و مالک الاخرة و الاولی یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسیکه هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صیحه اشیاء مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابو الشرور نامیدید و خلیل الرحمن را ابو الدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمثابه حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرت است این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان باعلی النداء ردت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید ببیان و حروفات ان از منزل و مظهرش محروم نمائید و اگر ان اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده انه هو المقتدر علی ما یشاء يعطی و يأخذ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشاء امام وجهش منصوب رغما لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خلیج الاسماء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدی الحق علام الغیوب لعمر الله لا ینفعک اسم من الاسماء و لا شیء من الاشیاء الا بهذا الامر المبین و هذا النبأ العظیم اسما را بگذار و باثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در اینکلمه نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از اینکلمه محکمه تامه میشود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا و نفسه الحق از اینکلمه مبارکه استدلال ببیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دوش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان بانخی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید بانچه که ذکرش لایق نه و حال آنکه آنحضرت جانثرا در سبیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام بذکرش ناطق و بما یرد علیه ذا کر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع و لکن آذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایامیکه اینظلموم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایدی غافلین در ارض میم بر اینظلموم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهأ من نطق امام الوجوه و لولا ه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذی به نصبت رایة انه هو الله علی اعلی الاعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الانام در شدائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع آنکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دوش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبه حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمه حضرت سلطان بعذابی معذب که ذکر و شرح ان از قلم و مداد بر نیاید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است قل یا ملاً المعرضین امروز حجت و برهان طائف حولند و لکن حجات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت

محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده یشهد بذلک کل منصف بصیر و کل عادل خبیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب ان نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور ان نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل یا ملأ المعرضین بشنود ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم منمائید اگر تقصیر اینمظلوم آیات الهی و ظهور بینات او بوده این فقره در قبضه اقتدار حق بوده و هست انه اقامنی از کنت قاعدا و هزتنی ید عنایته از کنت نائماً و انطقنی بین عبادہ از کنت صامتا انه هو الأمر الحکیم قد امرنی بالنداء بین الارض و السماء و برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حتی قیامی علی الامر و اظهار ما امرت به من عنده بحيث ما منعنی سطوة العالم و لا زماجیر الامم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمتہ و اقتداره قد اظهر الامر امام وجوه الامراء و الملوک و بلغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلک الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضغينة و البغضاء فی افئدة الامم اگر معرضین بعدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحیکه نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم اینمظلوم بما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مینماید و کل را بحق دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و طوبی للمتفرسین و نعیما للفائزین لعمر الله معرضین بیان از هادی و غیر او از اصل امر آگاه نه چه که با ما نبوده اند ایکاش بیک قطره از بحر دانائی مرزوق میگشتند باسما متمسکند و از مبتعث و محیث محروم

قل لا تنفعکم الاسماء و لا ما عندکم من الاوهام و الظنون تالله الحق قد اتی الممالک بسطان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تارکین ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم قل ذروا ما عندکم من الاوهام تالله قد اشرق نیر الیقین من افق ارادة ربکم المقتدر علی ما کان و ما یکون انظروا الشجرة و اثمارها بعیونکم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها ایاکم ان تضعوا نصح الله ورائکم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ینصر من یشاء بقوله کن فیکون قد انزلنا من سماء الفضل ما اثار به ملکوت الحکمة و البیان و ما قرت به العیون طوبی لمن تمسک بآیات الله انها ملئت الجهات قل اقرؤا ما نزل من سماء مشیت ربکم للامراء و العلماء لویرید احد ان یری سلطنة الله و اقتداره بعینه له ان یظهر نفسه عن ذکر ما سویه و یحضر امام الوجه لیسمع و یری ما مات فی حسرته مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر ان الذی اعرض بای صراط توجه و بای حجة ثبت ما عنده و بای برهان ینکر من کان من اول الایام منادیا باسم الله مالک الیوم الموعود قل اتق الله و لا تتبع سبیل الذین کفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآیات من سماء المشیة سجد النقطة الاولى و قال آمنت بک یا مالک الوجود قل هذا ظهور لم یحط به علم احد من قبل و من بعد الا علی قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فی البیان حق لمن ینظره الله ان یرد من لم یکن اعلی منه فوق الارض ایاک ان تنکر من تزینت بذکره کتب الله مالک الغیب و الشهود ولو ان لمثلی لا ینبغی ان یتدل لاثبات امره بذکر دونه و لکن لما راینا ضعف العباد و عجزهم ذکرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا علیهم ان ربک هو الفضال العزیز الودود قل اتق الله یا معرض و لا تکن من الذین نقضوا میثاق الله و عهده بما اتبعوا کل ناعق محبوب اسمع النداء انه ارتفع من الافق الاعلی فی

هذا السجن الذى سمي بالسجن الاعظم من لدن مالك القدم انه يدعوك لوجه الله وينصحك بما يراک هائما فى هيماء الهوى ان ربك هو الحق علام الغيوب انا نذكرک و نهديک لوجه الله ولا نريد منک جزاء قد فتحنا على وجهک باب الفضل لتدخل و ترى بعينک شمس العلم والعدل من لدى الله مالک الملک و الملکوت

مجدد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد کعبه الله نمائی و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولی مقدس کنی حزب شیعه در قرون و اعصار با یکدیگر بجادله قیام نمودند بالاخره بر کفر یکدیگر حکم دادند حال تفکر نما افتخار الحزب بچه بود و جزا در یوم الله چه شد قدری بانصاف تفکر نما عمری الی حین معنی توحید حقیقی معلوم نه و از قبل احدی بآن فائز نه لو ترید ان تعرف قدس نفسک عما سمعت ثم اسئل الله ربک رب العرش و الثرى و رب الآخرة و الاولى ليلقى عليك ما ينجيك من سلاسل النفس و الهوى و يهديك الی صراطه المستقیم

يا اهل البيان عليكم بکتاب الهياکل الذى انزله الرحمن لاسمه الديان انه هو العلم المکنون و السر المخزون والرمز المصون الذى اودعه الله فى قلب من سماه بالديان فى ملکوت البيان باید هر نفسی در انکتاب نظر نماید چه که او را علم مکنون مخزون نامیده و در سبب نزول و علت ظهور ان تفکر باید نمود شاید بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولی روح ما سويه فداه و وصیتش کل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم مرآت و برخی باسم وصی و حزبی باسم ولی از حق محرومند عنقریب بمثابه حزب قبل اسم نقیب و نجیب هم بمیان میآید شاید رکن رابع هم یافت شود بگو ای معرضین از مظلوم بشنوید به بیان از مقصود عالمیان محروم ثمانید قل لعمر الله لا ينفعکم البيان ولا ما عند القوم الا بام الکتاب الذى ينطق فى المآب قد اتى المالك و الملک و الملکوت لله المهيمن القيوم و اگر نفسی از کتاب هیکل مقصود را ادراک ننماید باید بین یدی حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بیان را آگاه نماید لعلهم يتخذون الی الحق سبيلا بارى اليوم بيان و دون ان معلق بقبول است و بعضی بلفظ مستغاث از فراط رحمت الهی و دریای حکمت صمدانى محرومند بگو ایغافلهاى عالم این لفظ هم از بیان بوده استدلال بآن بقول نقطه جائز نه قوله تعالى اياک اياک ان تحتجب بما نزل فى البيان مکرر فرموده از بیان و آنچه در اوست خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابد ینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بانچه که از برای ان از عدم بوجود آمده اید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامیکه بحر بیان الهی در کل حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لائح تابعانش را بررد او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضاء مشتعلند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لا تحصى ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کل بصیر و کل منصف علم اگر نقطه بیان روح ما سويه فداه این ایام حاضر بود امام وجهه بتحریر مشغول

میشد قل ضعوا الاوهام و الظنون و خذوا ما اتیکم من لدی الله المهیمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسیکه صاحب سمع و بصرند و دارای قلب و فؤاد بجزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الابهی در حضورنازل و کیفیت حبس و سفر اینمظلوم در آن مذکور ان را بغیر نسبت داده اند بگو ایغافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الذی سمی بمحمد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طا حبسش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در ان محل صعود نمود و ان الواح را یکی از نساء ان ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طا ساکن است فرستاد دیگر حق عالم است که انها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و ان اینکه ورقه که از دوست بوده و باو منسوب لاجل عزت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز و لکن بر اوهام متوهمین بشأنی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه انه یسمع و یری و هو السميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محل دیگر بوده اند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بانچه سزاوار است حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در ان چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسئل الله ان یؤیدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انه هو التواب الغفور الرحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم

قل یا ملاً المعرضین ان النقطة یتغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملاً البیان تالله قد ظهر من فدیة بنفسی فی سبیلہ اعظکم و انصحکم و اوصیکم بان تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندکم تفکروا بای امر آتمتم و بأی حجة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبأء المجد و سرادق العز قد فزتم بیوم ما رأتم عین الابداع شبهه اعر فوا مقامه اما ترون رایة البیان علی اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم انه لا اله الا هو بین الادیان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا یعادل بکلمة عما نزل بالحق من سماء فضله

از مرقاة اسما صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست یا اهل بها تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از ان گذشته اند و بفحشا تمسک جسته اند امروز باید کل بتقدیس و تنزیه حق را نصرت نمائید نفوذ و تاثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکمل است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق بما خرج من فم ارادة الله فی الالواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند باقوال

بعضی از کاذبین و مفترین جوهر سمع را از ما ینبغی محروم نمیساختند اینظلوم از ارض طا بامر حضرت سلطان بعراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزایحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرامنی جز ظل الله بود البته بانمقام توجه مینمود و از ان گذشته حین هجرت از زوراء بمدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه را بان شطر توجه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یکنفر عرب بموصل توجه نمود و در آنخل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی اعظم و ابهی از ظل سدره مشاهده مینمود البته بانشطر توجه میکرد

قل یا ملاً البیان فکروا فیما ظهر بالحق ثم انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله رب العالمین مع این اشارات واضحه و علامات لآئحه ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشرکون در ان هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده مع ذلک ببعضی نوشته ما با حضرات نبوده ایم و ان مظاهر اوهام هم قبول نموده اند باری بهر جهت که توجه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده ویر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند

قل یا هادی اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوائک و لا مفتریات الذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهک اسمع اسمع ان النداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلها تجذبک الی افق العزة و تری نفسک مستویا علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العنایة و الالطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل بارض صاد فرستادیم که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید برجوع فائز گردد و لکن صخره صما از نفحات بیان مالک اسماء حرکت نمود و از امواج بحر عطا نصیب بر نداشت ان مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نستل الله ان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی

یا ایها الطائر فی هوائی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب رحیق بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقتدر الامر الحکیم چندی قبل نامه ات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک باشراقات نیر عنایت منورگشت لعمر الله فائز شدند بانچه که شبه و مثل نداشته از حق میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حایل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت وضوضاء و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه نیر امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوع حال از خلف حجاب شرمه بیرون دویده اند و عمل نموده اند آنچه را که عین حقیقت

گريست يا ايها المتمسك بجبل عطائي مع امواج بحر بيان و تجليات آفتاب حقيقت معرضين اقبال نمودند و بما
ينبغي فائز نگشتند

قل الهى الهى لك الحمد بما انزلت آياتك و اظهرت بيناتك و نورت افئدة المقربين بنور عرفانك و المخلصين
بضيآء بيانك اسئلك بجز فضلک و سماء جودک و ما كان مخزوناً في علمک و مكنوناً في كنز عصمتك و
باللآلى المستورة في خزائن قلبك الاعلى و بانوار وجهك يا مولى الورى و مالک العرش و الثرى ان تؤيد
المعرضين على الاقبال و المنكرين على الاقرار و الغافلين على الرجوع الى شطر رحمتك و الانابة لى باب عفوك و
غفرانك انك انت التواب الغفار الفضال العليم الحكيم